

شیر خدا !

سینه ای نیست که از درد تو نالان نشود !
این چه عقلی است که درکار تو حیران نشود ؟

بلبلی نیست که از شوق غزالخوان نشود !
نیست جمعی که به عشق تو پریشان نشود ؟

آن چه دردی است که با لطف تو درمان نشود !
جمع اضداد به جز در تو نمایان نشود !

شیر باید که ترا ببند و ترسان نشود !
خرمن آتش جان بی تو گلستان نشود !

پیل هم زهره نبودش که هراسان نشود !
مور هر چند بکوشد که سلیمان نشود !

هر که در سخنی سفت که سبحان نشود !
که به صد گفته بد خواه تو ویران نشود !

ورنه بگذشتن از آن مرحله آسان نشود !
همتش گر نبود کار به سامان نشود !

دیده ای نیست که در سوگ تو گریان نشود !
نه خدائی، نه بشر، بلکه خدا و بشری

تو گل گلشن قدسی و به پیش قدمت
مستی جام مئی، ساقی بزم افروزی

داروی درد دل افروختگانی ای پیر
معدن جود و صفائی و برازنده خشم

کس بدین قوت بازوی تو در دهر نبود
ما همه سوخته مهر جهانسوز توایم

اسداله نبی بودی و هنگام غزا
کس چو تو در ره دین تیغ به اخلاص نزنند

پیش درج گهرت قدرت گفتاری نیست
خانه ای ساخته جان بهر تو در عمق وجود

چشم ما بر کرم و مهر تو بسته است به حشر
از علی جوی صفای دل و آرامش جان

رضا شاپوریان
چهارشنبه دوم دسامبر ۱۹۹۸